

## تصویر جوان‌ها در فیلم‌ها

سال آینده روی پرده سینماهای شهرمان چه تصویری از خودمان و جوانی‌کردن‌هایمان می‌بینیم؟

## ببخشید، شما؟

احسان ناظم بکایی - محبوبه افتخاری - مهدی امیر پور

شاید این تعریف درست باشد که سینمای هر جامعه‌ای، آینه‌ای است که می‌شود در آن تصویر آدم‌ها و اتفاقات آن جامعه را دید اما این آینه چقدر راست می‌گوید و چقدر می‌شود به تصویری که نشانمان می‌دهد اعتماد کرد؟ به هر حال این سینما از دل همین ماها بیرون می‌آید؛ از دل شوق و شورها، آرمان‌ها، ترس‌ها، اضطراب‌ها و جوانی نکردن‌هایمان. اما تصویری که امسال از خودمان و دغدغه‌های جوانی‌مان در فیلم‌های جشنواره بیست و هفتم فجر دیدیم، تصویر متفاوتی بود: تقریباً هیچ خبری از دیوانه‌بازی‌های جوانانه نبود. نه ترانه ۱۵ ساله داشتیم و نه دیوانه‌بازی‌های «نفس عمیق». نهایت نمونه خوشحالمان، نقش پوریا پور سرخ بود در «عیار ۱۴». بقیه جوان‌ها که تقریباً از ۲۲-۲۳ سال گذشته بودند، بدجوری نوی زندگی گیر افتاده بودند؛ یا پول نداشتند یا درگیر و دار زندگی خانوادگی بودند؛ جوان‌هایی که هر کدام نکته منفی‌ای در زندگی یا شخصیتشان بود و تقریباً هیچ‌کدام جوانی مثل ترانه ۱۵ ساله ندیدیم که با وجود همه شرایط دور و برش، قهرمانانه پای زندگی‌اش بایستد و جلو رود. فیلم‌های جشنواره امسال، چنین تصویر جوانانه‌ای را که خیلی به آن نیاز داریم، خیلی کم داشت.

باران کوثری / بستچی سه بار در نمی‌زند

نسل سومی حراف

از همان رنگ موبایل باران کوثری معلوم است با چه جوانی طرفیم؛ صدای جیغ و حشمتناکی که به مرور تبدیل به فقهه می‌شود، او هیچ چیز را به ظاهر جدی نمی‌گیرد. حتی با اینکه توسط فروتن زدزیده شده و به خانه‌ای متروک آمده، تا پارچه از دور دهانش کنار می‌رود، هر چی لیچار بلد است بار فروتن می‌کند. تکه کلام‌های کوثری کاملاً تینجیری و نسل سومی است که با قدرت دیالوگ‌نویسی حسن فتحی، فروتن را بمباران می‌کند. انگار فتحی برای نوشتن دیالوگ‌های او، چندتا جوان امروزی را گیر آورده و هر چی تکه کلام گفته‌اند، لایه‌لای دیالوگ‌هایش چپانده. مطمئناً فیلمنامه‌مکتوب «بستچی سه بار در نمی‌زند» یک مرجع خوب برای جوان‌هایی است که می‌خواهند طرف روبه‌رو را به روز له کنند. البته تریپ بی‌خیالی کوثری تا جایی است که قصه فیلم اولین چکش را به او می‌زند. ترس از مواجهه با مسائل غیرعادی مقداری فیتله نمک‌ریزی او را کم می‌کند؛ درست مثل بعضی جوان‌ها که در مقابله با خطر واقعی نطقشان کمال می‌شود. کوثری تا اواخر فیلم همچنان سمبل دختری سرسرق، فعال و تکه‌بنداز است اما پیام‌های اخلاقی ناگهانی، سر به راه شدن و برخورد‌های پیر فرزانه‌وارش اصلاً به آن جوان اولیه نمی‌خورد.



شهاب حسینی و دیگران / سوپرستار

الکی خوش‌ها

فیلم سر دست «سوپرستار» تنها یک امتیاز دارد و آن هم برمی‌گردد به اینکه تهمینه میلانی پس از سال‌ها ایستادن پشت دوربین هنوز تصور خوبی از جوان‌ها ندارد. خانم میلانی در کلیشه‌ای‌ترین حالت، جوان‌ها را به آدسته سیاه و سفید قسمت کردند؛ جوانان سفیدی که فالگیر دوره‌گرد هستند، «شازده کوچولو» می‌خوانند، پولس می‌نوازند و حرف‌های حکیمانه می‌زنند و جوانان سیاهی که عشق سرشان نمی‌شود، هفت قلم آرایش می‌کنند و پشت صحنه فیلم‌هایی سینمایی می‌ایستند تا از ستاره‌های پوشالی امضا بگیرند. این تقسیم‌بندی تهمینه میلانی که با مارک «معناگرایی» به ما تحویل دادند، یک حکم کلی در باب غرق شدن جوانان در تباهی‌ها و مهمانی‌های شبانه است؛ بدون اینکه چند بند انگشتی به عمق ماجرا پرداخته باشد. جوانان «سوپرستار» غیرقابل باور در شادی‌های سطحی غرق هستند و همان قدر غیرقابل باور، یکباره متحول می‌شوند و به زندگی «فرشته‌وار» برمی‌گردند. اصلاً اگر خلاصه داستان را بشنوید، خودتان می‌فهمید ماجرا چقدر تصنعی از آب درآمد: «کوروش یک سوپرستار سینماست که نگاهی غیرانسانی به زندگی دارد. رها هم دختری است که نگاهی فرانسوایی به زندگی دارد و برای همین با او ارتباط این دو، کوروش متحول می‌شود». این فیلم را از دست ندهید؛ جوانان دارند.



تصویری که امسال از خودمان و دغدغه‌های جوانی‌مان در فیلم‌های جشنواره بیست و هفتم فجر دیدیم، متفاوتی بود: تقریباً هیچ خبری از دیوانه‌بازی‌های جوانانه نبود. نه ترانه ۱۵ ساله داشتیم و نه دیوانه‌بازی‌های «نفس عمیق»



جوان‌های «بی‌پولی» شبیه خیلی از جوان‌های امروزی بی‌پول بودند. جوان‌هایی که با فیلم بازی کردن برای خانواده‌شان می‌خواهند صدای بی‌پول بودنشان را درنیابند

حسام نواب صفوی / وقتی همه خوابیم

ستاره می‌شوم



یک‌رو نشسته روی صندلی، لم داده، عینک دودی‌اش را از روی چشمش برمی‌دارد؛ «شنیدیم چون من مشغول کار به پیشانی می‌برد و فشاری شدین کارتون رو یا به بازیگر آماتور شروع کنین». سرمایه‌گذارهای فیلم دور و برش را گرفته‌اند؛ خوش‌تیپ و قد بلند و خوش‌چهره است، آدامسش را توی دهانش این‌ور و آن‌ور می‌برد و رو به کارگردان می‌گوید: «خیلی تعریف فیلماتون رو شنیدیم؛ فیلماتون حرف ندارن. راستی چی ساختین؟». از راه می‌رسد و همه رشته‌های گروه قبلی بازیگری را پنبه می‌کنند؛ خوش‌تیپ و قد بلند و خوش‌چهره است و البته سر تا پا اعتماد به نفس. توی خیابان ایستاده تا یکی از مهم‌ترین و احساسی‌ترین صحنه‌های فیلم را بازی کند. ماشین زن بازیگر که جلوی پایش ترمز می‌کند، یک کتی می‌آید طرف ماشین، آدامسش را خیلی واضح توی دهنش بالا و پایین می‌کند، ساعت مچی گرانبه‌اش توی آفتاب برق می‌زند، مثل طلبکارها دیالوگش را می‌گوید... کارگردان کات می‌دهد. ساعت مچی گرانبه‌اش، آدامسی که همیشه جویده می‌شود، دستی که دائم به سمت موهایی آرسن‌لوپن شده می‌رود، استعدادی که نیست... همه نارضاند جز جناب تهیه‌کننده و جناب بازیگر جوان خوش‌تیپ. همه مطمئن‌اند که استعدادی در بین نیست.

حسام نواب صفوی در «وقتی همه خوابیم»، نمونه کامل جوان‌های متوقعی است که به خاطر پولدار بودن، خوش‌تیپ بودن و پارتی داشتن می‌خواهند بدون هیچ زحمتی یکشبه ره صد ساله را بپروند. از گرفتن جای دیگرانی هم که خون دل خورده‌اند ابایی ندارند. حتماً هم لازم نیست مرد باشند؛ نمونه زنانه‌اش را هم می‌توانید در شقایق فراهانی ببینید که همه این ویژگی‌ها را داشت و می‌خواست یکشبه ستاره شود. مقابله‌شان هم می‌شود بعضی جوان‌های با استعداد تباه شده را دید که با پول و پارتی همه موقعیت‌ها را هم می‌شود از چنگشان دراورد.

بهرام رادان / بی‌پولی

پز عالی، جیب خالی

سر میز شام مهمانی خانوادگی، جناب آقای باجناق بساطی به راه انداخته تا همه خانواده بسجج شوند و برنج کیلویی ۲ هزار و ۵۰۰ تومانی بخرند. فروشنده آن طرف خط موبایل است و باجناق دور میز شام می‌گردد و مردهای فامیل هر کدام عددی می‌گویند. جوان‌ترین داماد خانواده هول برش داشته، همان‌طور که تندتند غذایش را می‌چود، زیر لب تندتند حساب و کتاب می‌کند: «۱۰۰ ضربدر ۲۵۰۰... ۲۵۰۰ ضربدر ۲۰۰ ضربدر ۲۵۰۰...». یک تومانش را هم ندارد. عرق کرده، اضطراب نفسش را بند آورده انگار. باجناق که به او نزدیک می‌شود، زنش با همه بی‌خبری به دادش می‌رسد: «ما برنج لازم نداریم!». اما انگار اصلاً صدای زن را نمی‌شنود. آبرویش، آبرویش از همه چیز مهم‌تر است. لقمه‌اش را که توی گلویش گیر کرده، قورت می‌دهد؛ «خب، ۱۰۰ کیلو برای بچه‌های شرکت می‌گیرم. هزار کیلو هم برای مامان اینا...». کوتاه نمی‌آید. اوضاع جیبش خراب خراب خراب است. هنوز به زنش نگفته که بیکار شده. هنوز جرأت نکرده به زنش بگوید: «بی‌پولند».

بهرام رادان در «بی‌پولی»، خود خود همه جوان‌هایی است که هنوز هم در آستانه تقریباً ۳۰ ساله شدن، کله‌شان بوی قورمه‌سبزی جوان‌های ۱۸ ساله را می‌دهد. زیر بار هر کاری نمی‌روند جز کاری که پرستیژ داشته باشد. در خیال خوش «آدم مهمی هستم» زندگی می‌کنند. بی‌پول می‌شوند، کم می‌آورند، به بدبختی می‌خورند اما نمی‌خواهند به روی خودشان بیابان‌زد. آبرو، پرستیژ، جایگاه اجتماعی و غرورشان از هر چیزی برایشان مهم‌تر است. فیلم بازی می‌کنند. برای دور و بری‌ها فیلم بازی می‌کنند اما بالاخره یک‌جا زندگی آدمشان می‌کند.

حبیب رضایی / بیست

حفظ آبرو با یک وعده غذا

کاهانی، کارگردان «بیست» گفته که تقریباً تمام آدم‌های فیلم را از نزدیک دیده‌ام و می‌شناسم. با این حرف و با نشانه‌های دیگر در جامعه، حبیب رضایی این فیلم شخصیت‌آشنایی در جامعه را خلق کرده؛ کارگر رستورانی که سرگشته است و حتی جایی برای خواب ندارد. اوج این بی‌سرنپاهی جایی است که مخاطب می‌فهمد او شب را در پوفه اتوبوس مسافربری تهران - قزوین می‌گذراند. با دادن یک وعده غذا به شاگرد شوfer اتوبوس، به او حق سکوت می‌دهد تا یک شب را در خط رفت و برگشت بگذراند. تازه این ماجرا را از همه پنهان می‌کند و به همه می‌گوید خانه‌مان سمت ترمینال است؛ آبروداری در عین نداری. رضایی سریع هم عصبی می‌شود. یک چاقوی خفن هم دارد که البته جز برای پاره کردن لاستیک ماشین خریدار رستوران از آن استفاده نمی‌کند و هر کس به ناموس رستوران

خانم‌های کارگر آنجا - نگاه چپ کند، چشمش را در می‌آورد. با همه اینها، اهل مراسم است و همکارانش را به صاحب رستوران نمی‌فروشد. شخصیت رضایی در بیست، جوانی خودساخته، عصبی مزاج و آبرودار است که صورتش را با نسیمی سرخ‌نگه می‌دارد.



دیگر شخصیت‌ها



محمدرضا فروتن در «بستچی سه بار در نمی‌زند»، یک جوان عصبی جنوب شهری بود که حس می‌کرد حقش را خورده‌اند



سرخوشی‌ها، شوخی‌ها و عصیان‌های جوان‌های «درباره‌الی» خیلی شبیه جوان‌های دور و برمان بودند



ترانه علیدوستی در «تردید»، نمونه یک دختر منطقی که با عقلش زندگی می‌کند و چندان احساسات به خرج نمی‌دهد



رادان در «آدیوم»، نمونه جوان‌های نابغی‌است که به‌اصرار خانواده، همه‌نیوشان را خارج از وطن خرج می‌کنند



پوریا پور سرخ در «عیار ۱۴» یکی از پسرهای نسل سومی بود؛ شوخ و شنگ و سر حال که دنیا را خیلی جدی نمی‌گیرد